

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

حسین خلفی*

دکتر جلیل نظری**

دکتر مهدی فاموری***

چکیده

حسین منزوی از جمله بزرگ‌ترین غزل‌سرایان معاصر است که ضمن وفاداری به ساختار سنتی غزل، در زبان و دایره واژگان نوآوری‌های دل‌نشینی را در غزلیات خود آورده است. شعر او بیشتر حول مضامین عاشقانه می‌چرخد، با این حال از رویکردهای اجتماعی تهی نیست. او بیشتر غزل‌سرا بود، هرچند گاهی شعر سپید هم می‌سرود. سیمای معشوق در غزل‌های او تغییر و تحول شگرفی به خود دیده که ناشی از نوع نگرش عاشق - شاعر به وی است. وی از توصیفات تکراری و کلیشه‌ای سیمای معشوق در غزل کلاسیک رها شده و مشابه‌ها و وجه‌شبه‌های بدیع و نو را در توصیف سیمای معشوق در دستور کار خود قرار داده که این نوآوری بیش از هر چیز ناشی از تغییر ذهنیت غنایی شاعر نسبت به انسان و اجتماع است. شاعر سعی می‌کند سیمای معشوق را امروزی توصیف کند. حاصل پژوهش نشان می‌دهد در غزلیات منزوی عاشق و معشوق به یکدیگر نزدیک‌تر شده‌اند و بسیاری از خواسته‌های عاشق که در گذشته یک آرزو بوده، امروز دست‌یافتنی شده است. علاوه بر صفت‌هایی که برای معشوق معمول بوده، صفت‌ها و ترکیبات تازه و معاصرتری هم برای معشوق در غزل منزوی ذکر شده که در گذشته سابقه نداشته است.

واژه‌های کلیدی

غزل معاصر فارسی، غزلیات حسین منزوی، سیمای معشوق

* دانشجوی دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. (نویسنده مسوول)

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۱

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

معشوق پایه و اساس غزل است و تار و پود غزل در توصیف معشوق شکل می‌گیرد. در حوزه ادب غنایی، غزل عاشقانه از پر مخاطب‌ترین و مهم‌ترین ارکان شعری به حساب می‌آید. آنچه غزل عاشقانه وصف می‌کند و در قالب واژه‌ها و کلمه‌ها عرضه می‌نماید، تنها در سیمای معشوق خلاصه می‌شود؛ معشوقی که در تمام دوره‌های شعر فارسی، همواره قهرمان یکه‌تاز عرصه غزل بوده و لحظه‌ای میدان را خالی نکرده است. اصولاً در آفرینش غزل این معشوق است که نقش‌آفرینی می‌کند و هسته اولیه آن را شکل می‌دهد و بدون آن غزل عاشقانه، واژه‌هایی بی‌محتوا بیش نیست. آنچه به غزل تشخیص می‌بخشد، معشوق است که از آغاز شعر فارسی خودنمایی کرده و همراه و همگام با شعر فارسی به راه خود ادامه داده و پس از فراز و فرودهای فراوان به غزل معاصر فارسی گام نهاده و خودش را به عنوان رکن اصلی غزل مطرح کرده است. حسین منزوی یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین غزل‌سرایان معاصر است که سیمایی متفاوت از گذشته از معشوق در غزلیات خود به تصویر کشیده است که در این پژوهش به آن می‌پردازیم.

بیان مسأله

در میان نام‌های معشوق، (معشوق) کلی‌ترین و رساترین مفهوم را در بر دارد، زیرا نوع و ساخت این کلمه، اسم مفعول از ریشه (عشق)، معنا و مصداق آن را به خوبی نشان می‌دهد. معشوق کسی است که عاشق نیازمندانه به او عشق می‌ورزد. هم‌چنان که در غزل کلاسیک، معشوق جایگاه ویژه و ممتاز داشت، در غزل معاصر هم می‌توان ردپای معشوق را به وضوح حس کرد. اما در غزل معاصر، تا حدودی مرد یا زن بودن معشوق آشکار است و گاه نام او ذکر می‌شود. نام معشوق گاه به صورت عام خانم، بانو، دختر، آقا، پسر و گاه با نمادهای کلی که بر دو طرف عشق دلالت می‌کند؛ چون لیلی و مجنون، آدم و حوا، خسرو و شیرین، سارا و دارا که نماد تازه‌تری است، ذکر می‌شود و گاه نام خاص معشوق ذکر می‌گردد. قابل ذکر است

که حضور نام معشوق در غزل، دلیل بیرونی بودن آن نام نیست، بلکه معشوق ممکن است زن موعود و شبانه شاعر باشد. بی‌شک؛ بازتاب معشوق در غزل شاعران معاصر، حاصل رخدادهای زندگی عاشقانه و محیط اجتماعی هر شاعر است. گاه در شعر گروهی از این شعرا، معشوق هم‌چنان همان یار خوش خط و خال و بی‌وفایی است که شاعر مدام از فراقش می‌نالند. توصیفات و مضامین این شعرها، کلیشه‌ای و بیش‌تر تکرار همان مضامین دوره‌های گذشته است، مانند آن چه در شعر رهی معیری، پژمان بختیاری و... دیده می‌شود. اما گروهی دیگر از شعرا، اعم از سنت‌گرا و نوگرا، هر چند نگاه سنتی به عشق دارند، اما تازگی‌هایی در این نگاه وجود دارد و آن صورت وقوعی و جنبه واقع‌نمایی عشق است که این ویژگی در شعر دو گروه سنت‌گرا و نوگرا به وضوح دیده می‌شود. اما گاهی همین شاعر معاصر غزل‌سرا، از سطح شعری رمانتیک فراتر می‌رود و آن عشق وقوعی و زمینی را به زمینه عشق تعالی و حقیقی تبدیل می‌کند و این عشق در شعرش به تعالی و کمال می‌رسد که نمونه‌های این‌گونه، شهریار و هوشنگ ابتهاج است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

بررسی و ارزیابی در پژوهش‌های زبان و ادب فارسی در موضوع غزل نشان می‌دهد، اگر چه سیر غزل در شعر فارسی بارها و بارها انجام گرفته است، اما بررسی و تحقیق در مفاهیم کلیدی و پایه‌ای آن مانند؛ معشوق، کمتر مورد ارزیابی پژوهش‌گران قرار گرفته است. بدون شک شناخت مفاهیم کلیدی یک خلأ در حوزه ادبیات و به ویژه در دوره معاصر است که می‌توان با بررسی سیر تحول سیمای معشوق در غزل معاصر فارسی با تکیه بر آثار و آرای برگزیده با محوریت رویکرد شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با غزل کلاسیک، منجر به یافته‌های جدید خواهد شد؛ لذا از این منظر نیاز به این موضوع یک ضرورت انکارناپذیر است.

روش تحقیق

روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی است. گردآوری اطلاعات مربوط به این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. به این صورت که منابع مورد نیاز مطالعه تهیه و سپس مطالب مربوط به تحقیق به صورت فیش دسته‌بندی شده و بعد از این که مطالب استخراج شده از منابع پژوهش به روش معمول در حوزه علوم انسانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، نگارش مقاله آغاز شده است.

نگرشی بر اندیشه و شعر حسین منزوی

حسین منزوی را باید از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان معاصر دانست که ضمن وفاداری به ساختار سنتی غزل، در زبان و دایره واژگان نوآوری‌های دل‌نشینی را رقم زد. شعر او بیش‌تر حول مضامین عاشقانه می‌چرخد، با این حال از رویکردهای اجتماعی تهی نیست. او بیشتر غزل‌سرا بود، هرچند گاهی شعر سپید هم می‌سرود.

حسین منزوی را می‌توان یکی از آن شاعرانی دانست که فضای شعر معاصر را به خوبی می‌شناخت و تسلط خوبی به شعر کلاسیک داشت، اما وی هرگز خود را به هیچ یک از این دو محدود نکرد. «حسین منزوی را همه به اعتبار غزل‌های دلپذیرش می‌شناسند و تأثیری که در غزل معاصر بر جای نهاد و از این جهت کاملاً قابل مقایسه با بهبهانی است. من فکر می‌کنم در میان شاعران این دهه و دهه پیش، هیچ شاعر سنتی‌پردازی را نمی‌توانیم پیدا کنیم که به اندازه بهبهانی و منزوی بر غزل معاصر تأثیر گذاشته باشند از این جهت، نامشان بر صدر می‌نشیند. این دو تن، چهره‌های بلامنازع غزل نو معاصر هستند. تابش اشعه‌های آنها تا دهه هشتاد هم رسیده است. منزوی، البته نتوانست بر وسوسه سپیدسرایي و آزادسرایي غلبه کند و دو مجموعه از اشعارش را، کلاً به شعر نیمایی و سپید اختصاص داده است.» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۵۱) حسین منزوی را در شعر معاصر و غزل نو، صاحب سبک و شیوه جدید قلمداد می‌کنند «منزوی به غزل به عنوان یک قالب پویا و زنده معتقد است و در واقع با جسارت خویش با بهره‌گیری از

اندیشه ناب و عاطفه تازه با مفاهیم بکر و نو غزل را از حالت کلیشه‌ای و تکراری دهه‌های پیش از خود به سوی نوگرایی و نواندیشی کشاند.» (خلفی، ۱۳۸۸: ۸۶).

سیمای معشوق در غزل معاصر

غزل از برجسته‌ترین نمونه‌های شعر فارسی محسوب می‌شود که از گذشته تاکنون با فراز و نشیب‌های فراوان به راه خود ادامه داده و خودش را به شعر معاصر فارسی رسانده است. «در شعر غنایی، معشوق نقش اصلی و تعیین کننده را عهده‌دار و در واقع مدار ادب غنایی ایران است. عاشق و معشوق یکی از مضمون‌هایی است که در شعر فارسی و خصوصاً نوع غزل آن بسیار مورد توجه بوده و در طی قرون متمادی در هر دوره‌های از شعر فارسی، نگرشی خاص نسبت به آن دو وجود داشته است» (چرمگی عمرانی، ۱۳۸۷: ۲۹۴). آنچه که بررسی‌ها نشان می‌دهد این که در غزل کلاسیک، معشوق تقریباً سیمایی ثابت داشته و بررسی ویژگی‌ها و شاخص‌های وی در شعر شاعران همواره به طور یکسانی ادامه داشته است. این معشوق سیمایی کلی داشته است که در عین حال بسیار مبهم و پر رمز و راز نیز بوده که نمی‌توان برای او هویتی عینی تعریف کرد و همواره در هاله‌ای از تقدس، در اشعار اکثر شاعران این حوزه منعکس شده است. شاعران در گذشته، هرگز به خود این اجازه را نداده‌اند که از اسلوب شاعران قبل از خود عدول کرده یا هنجارشکنی داشته باشند. این روند حتی تا دوره معاصر و در غزل سنتی‌سرایان این دوره و به‌ویژه در شعر دوره مشروطیت نیز ادامه داشته است. شفیعی کدکنی در مورد معشوق در غزل دوره مشروطیت می‌نویسد: «در حوزه شعرهای عاشقانه هم معشوق این شعرا معشوقی است کلی. این مسأله لافردیت و کلیت به حدی است که معشوق شعر غنایی این دوره، همان معشوق شعر غنایی دوره سعدی است؛ چنان که معشوق شعر غنایی سعدی نیز همان معشوق شعر غنایی فرخی سیستانی است. اصولاً معشوق شعر غنایی ادب فارسی موجودی است کلی که حتی نمی‌شود تشخیص داد که مرد است یا زن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۳) در چند قرنی که غزل کلاسیک جولان می‌داد،

توصیفاتی که در باره سیمای معشوق می‌شد، تقریباً کلیشه‌ای و تکراری بود و تنها چیدمان واژه‌ها به نوعی تغییر می‌کرد. اما مفهوم و درون‌مایه تغییری نمی‌یافت. با آغاز دوره معاصر - که ما آن را از آغاز مشروطیت در نظر می‌گیریم - کم‌کم غزل معاصر در سیمایی جدید شکل می‌گیرد. «قرن معاصر قرنی که در آن زیست می‌کنیم، چه از نظر بسیاری شاعران و سخنوران و چه از نظر دگرگونی‌هایی که در شعر، به ویژه غزل به وجود آمد، یکی از پربارترین ادوار شعر و غزل فارسی است.» (صبور، ۱۳۸۴: ۴۸۱)

در این دوره (دوره معاصر) نوع نگاه و ذهنیت شعرا به قالب غزل و محتوای آن تا حد زیادی تغییر می‌یابد و در حقیقت نگاه جدیدی به شعر تزریق می‌شود و پنجره جدیدی به روی آن گشوده می‌گردد. غزل جزو معدود قالب‌هایی است که جایگاه خود را هم‌چون دوره‌های قبل در این دوره هم تثبیت کرده و بعد از نیما تلاش می‌کند ازین تحولی که ایجاد شده، تأثیر گرفته و شکل دیگری بیابد و در واقع سعی می‌کند به جامعه ملحق شود و اجتماعی گردد.

در حقیقت تأثیر نیما تأثیر نگاهی است که او بر شعر دارد، شیوه‌ای که نیما ارایه می‌کند، تنها در صورت و قالب شعر نیست که شکل قالب را در ادبیات قدمایی ما عوض می‌کند؛ بلکه نیما در نوع نگاه به جهان تأثیر می‌گذارد. «نیما و حرکت انقلابی او تحت عنوان شعر آزاد موجب شد تا شاعران از زیر سلطه و سیطره سبک و سیاق‌های معهود و فرسوده شعر کهن سرباز زده و از زیر فرامین و دستورهای شعر سنتی شانه خالی کنند. هر چند کسانی قبل از نیما، به ضرورت تغییر و تحول در بنیان‌های شعر کهن پی‌برده بودند، اما هیچ کدام نتوانستند از سطح و شعار فراتر رفته و تنها در جنگ و مجادلات نظری، چند سالی را به عبث سپری کرده و تنها به تئوری‌پردازی‌هایی مبادرت ورزیدند که البته در آگاهی بخشیدن به نسل تازه که تنشئه آموختن بودند، بی‌تأثیر نبود.» (علی‌پور، ۱۳۸۵: ۶۱) در این دوره غزلی که به سمت جلو حرکت می‌کند، غزلی است که به شدت به روایت، تصاویر امروزی عینی و بسیار شخصی اهمیت می‌دهد و در واقع خود را به اوزان تثبیت شده سابق مقید نمی‌داند. «مهم‌ترین مشخصه

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی ❏ ۱۰۱

عصر حاضر از نظر غزل، به وجود آمدن سبکی تازه است. ما این نوع غزل جدید را غزل تصویری می‌نامیم. این نوع غزل تحت تأثیر شعر نو به وجود آمده است. در این نوع غزل از امکانات شعر نو چه از نظر زبان و چه از نظر مضمون استفاده شده است. این نوع غزل بدیع به هیچ وجه در زبان فارسی مسبوق به سابقه نیست.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۰۷).

در غزل معاصر بیش از آن که از عدم وصال و فراق و هجران یار سخن گفته شود و عاشق در نبود معشوق خویش زانوی غم به بغل بگیرد و ناامید و مأیوس به گوشه‌ای خیره شود، از عشقش به معشوقی صحبت می‌کند که به راحتی می‌تواند با هم قدم بزنند و حرف‌های عاشقانه با هم بگویند. این تصوّر از عشق و معشوق در دوره معاصر از فضای رمانتیکی نشأت می‌گیرد که ماحصل جریانات فرهنگی و سیاسی جدیدی است که جامعه فعلی را متأثر کرده است. در واقع غزل معاصر، افق روشنی را در مقابل خویش نظاره می‌کند که طرح‌های تازه‌ای را رقم خواهد زد و لذا می‌کوشد خودش را از حیطه سنت برهاند. آن گاه که غزل فضای رمانتیکش را در عرصه مدرنیته تجربه می‌کند، مسلماً مهم‌ترین رکن آن؛ یعنی معشوق نمی‌تواند از این تغییر و تحول به دور بماند. آن معشوق دست‌نیافتنی و گاه آسمانی که برای عاشق ستاره سهیل بود، حالا به معشوق انسانی - زمینی - تبدیل شده است که عاشق می‌تواند با او معاشرت داشته باشد:

بازو به بازوی هم، در خیابان روانیم با چتری از عشق، در زیر باران روانیم

(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۹)

در این دوره که که بی‌تأثیر از فرهنگ و اندیشه وارداتی غرب نیست، اندیشه عاشقانه و رمانتیک، بیشتر شکل فردی به خود می‌گیرد. معشوق در این عرصه، شناخته شده و اصولاً مؤنث است که هیچ سنخیتی از نظر توصیف با معشوق غزل کلاسیک ندارد:

«تو همان بودی / آمیزه‌ای از مینیاتورهای مکتب هرات / ترانه‌های فرانک سیناترا / و قهوه‌های کافه نادری / تلفیقی از زن و زندگی من» (گلرویی، ۱۳۸۸: ۶۹).

با این که معشوق دوست‌داشتنی و ارجمند است و عاشق برای وی ارزش و اهمیت خاصی

۱۰۲ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

قائل است، اما شائبه آرمانی و آسمانی بودن او دیگر متصور نیست: «تو کجا بودی؟ / عروس باغ‌های معلق که گیس معطرت / مست می‌کند / شب‌بوهای تمام پارک‌های سوت و کور تهران را.» (همان: ۸۸).

«در غزل‌های نوغزل‌پردازان، عشق و معشوق ماهیتی انسانی و زمینی دارند. معشوق همین حوالی است و هر روز دامن‌کشان پا بر روی خاک می‌گذارد و در همسایگی و چند قدمی شاعر وجود دارد و شاعر در آغوش و مادگی خاک! معشوق دیگر موجودی دست نیافتنی نیست که در رؤیا و سروده‌های شاعران حضور داشته باشد. در غزل‌های نو، شاعر از آسمان به زمین کشیده شده و بوی کوچه و خیابان می‌دهد، اما بخش عمده‌ای از غزل‌های نو، به بوی عشق‌های رمانتیک کوچه و خیابان آغشته شدند. بنا بر این انبوهی از این غزل‌های تازه به کسوت و شمایل ترانه‌های عاشقانه و رمانتیک و جوان پسند درآمدند.» (علی‌پور، ۱۳۸۵: ۶۴)

سیمای معشوق در غزل حسین منزوی

به جرات می‌توان گفت که معشوق هسته اصلی و کانون ادبیات غنایی است و تمام موضوعات غزل بر محور معشوق متمرکز می‌باشد. از این ره‌گذر، معشوق غزل فارسی از آغاز تاکنون مسیر پر فراز و نشیبی را طی کرده و در نهایت دوره معاصر را نیز تجربه کرده است. در غزل کلاسیک، معشوق از یک کلیت برخوردار بود و چنین تصور می‌شد که گویا معشوق تمام عاشقان سیمایی مشترک داشتند، چرا که همه با توصیفات ثابت وصف می‌شدند و شاعران این اجازه را به خود نمی‌دادند که از قوانین شعری عدول کرده و توصیفات را به دلخواه تغییر دهند. با آغاز دوره معاصر و تغییرات ایجاد شده در حوزه حکومت، ادبیات هم تا حد زیادی متحول شد و به تبع آن شعر فارسی هم از این دگرگونی مصون نماند و ساختار و محتوای غزل دگرگون گشت. بنا بر این غزل فارسی در گذر از سنت به مدرنیته، از حالت کلیت معشوق کاسته شد و کم‌کم به فردیت گرایید و آن توصیفات کلیشه‌ای و عمدتاً تکراری در باره معشوق جای خود را به توصیفات جدید و امروزی داد. «معشوق در غزل منزوی، چهره‌ای

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی □ ۱۰۳

واقعی و آشکار دارد. برخلاف غزل‌های کلاسیک و حتی برخی غزل‌پردازان معاصر که معشوقشان اغلب چهره‌ای آسمانی دارد و قابل دستیابی نیست و گاه حتی جنسیت او نیز مشخص و روشن نیست. معشوق غزل‌های منزوی به راحتی قابل تصور و دستیابی است و به قول خود شاعر شوکت زمینی دارد. (قربانی، ۱۳۸۶: ۴۷)

در غزل منزوی معشوق بیش از هر چیز چهره زمینی دارد به همین علت توصیفات که در باره وی دارد، بیشتر ملموس و عینی است:

بانوی من که چشم فرو بست خواب را در خواب خود به بند کشید آفتاب را
می‌بیندش خیال که از راه می‌رسد تن‌پوش کرده پیرهن ماهتاب را
(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۴)

در غزل بالا واضح است که روی سخن شاعر با یک زن است. یک زن که در اجتماع و شاید در کنار او هست. این نزدیکی و همراهی شاعر را قادر می‌سازد که توصیفات واقعی و عینی از او که معشوق تلقی‌اش می‌کند، داشته باشد. در غزل کلاسیک معشوق، اصولاً دور از دسترس و نیافتنی است، اما در غزل معاصر همگام و همراه عاشق و در کنار اوست. از طرف دیگر در گذشته، زن سیمایی مخدوش در ادب فارسی از خود به جا گذاشته است و تقریباً اکثر شاعران جنس زن را نکوهش کرده‌اند، اما منزوی سیمایی قابل پذیرش از او در غزلیات خود به تصویر کشیده است تا جایی که می‌توان گفت که سیمایی عاشقانه و در حد معشوق غزل کلاسیک دارد:

ای زنی که با صدای مهربانت غم‌گسارانه خواب‌های خسته کابوسی‌ام را بر می‌آشوبی
(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۵)

زنی چنین که تویی چون تو هیچ‌کس زن نیست تو می‌روی و تا ابد این آشیان خالی‌ست
(منزوی، ۱۳۸۴: ۶۸)

دوستم بدار ای زن! ای زن بهارآمیز خرمن گل سرخم روی دامن پاییز
(همان: ۱۵۸)

۱۰۴ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

به وصل روح شست‌وشوی بده زن من الا که پارهٔ جانی و وصله تن من

(منزوی، ۱۳۸۴: ۸۸)

این موضوع نشان می‌دهد که عاشق آسمانی و پر رمز و راز گذشته که وصالش غیر ممکن می‌نمود، حالا در کنار معشوق می‌زید و با او حشر و نشر دارد.

مقام معشوق

در شعر فارسی از آغاز تا کنون، معشوق مقام بالایی داشته تا جایی که در دوره‌هایی از شعر فارسی این مقام چنان ارتقا می‌یافت که حتی با معبود پهلو می‌زد. در دورهٔ معاصر نیز جایگاه این مقام حفظ شده و هم چنان معشوق بر اریکه مقام و منزلت تکیه زده و عاشق سر بر آستانش می‌ساید:

به خاک پای تو سر می‌نهم، دریغ مکن ز چشم‌های من این توتیا که می‌میرم

(منزوی، ۱۳۸۴: ۷۳)

وصال

در غزل معاصر و به تبع آن در غزلیات منزوی، بیش از هر چیز عاشق و معشوق به هم نزدیک شده و روابط دوستانه‌ای را تجربه می‌کنند. به نظر می‌رسد آن آه جانسوز فراق که هر روز از نهاد عاشق برمی‌خاست و آرزوی وصال را در سر می‌پروراند، کم‌کم رنگ باخته است، چرا که عاشق و معشوق که قرن‌ها در غزل فارسی در فراق هم می‌سوختند، اکنون در کنار هم هستند:

بازو به بازوی هم، در خیابان روانیم با چتری از عشق، در زیر باران روانیم

(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۹)

منزوی معتقد است آن عشقی که مجنون‌ها را به بیابان‌ها می‌کشاند، اکنون به افسانه‌ها پیوسته است. عدم وصال و ناکامی در عشق، عاشقان را به مرز جنون می‌کشاند تا جایی که

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی ❏ ۱۰۵

آن‌ها سر به به بیابان و کوه و دشت می‌گذاشتند، اما اکنون عشق سیمای دیگری از خود به نمایش گذاشته است:

مجنون بیابان‌ها افسانه مهجوری است لیلای من اینک من مجنون خیابان‌ها

(همان: ۱۱۵)

چشم معشوق

از جمله زیبایی‌هایی معشوق که پیوسته در توصیفات عاشقانه حضور دارد، چشمان اوست که بیش از هر چیز، دل از عاشق می‌رباید. از این دریچه جادویی است که انسان پا به قلمرو عشق می‌گذارد و نرد عشق می‌بازد. زمانی در میان دو طرف کانون عشق شکل می‌گیرد که نگاه‌ها در یک لحظه به هم گره بخورند و ناگهان دل‌ها به هم بپیوندند. چشم و مشتقات آن در غزلیات از بسامد بالایی برخوردارند، اما در شعر کلاسیک توصیفات آن ثابت و کلیشه‌ای بوده‌اند، چنان که گویی چشمان معشوق تمام شاعران یک رنگ و شمایل داشته است. در غزل معاصر در کنار توصیف چشمان سیاه معشوق که بارها در غزل فارسی تکرار شده است، چشمان آبی و سبز معشوق نیز در توصیفات شاعران دیده می‌شود که نشان از فردیت معشوق در این دوره است:

«دو چشم داشت / دو سبز آبی بلاتکلیف / که بر دو راهی دریا / چمن مردد بود.»

(گلرویی، ۱۳۸۸: ۲۵)

دریای شورانگیز چشمانت چه زیباست آن جا که باید دل به دریا زد، همین جاست
در من، طلع آبی آن چشم روشن یادآور صبح خیال‌انگیز دریاست

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۷)

تشبیه چشم به دریا، بیش از هر چیز رنگ آبی چشمان را در ذهن تداعی می‌کند که این نوع تشبیه در غزل کلاسیک سابقه ندارد، چرا که چشمان سیه معشوق در گذشته بارها تکرار شده است. اما در غزل معاصر شاعران واقع‌گرایانه‌تر به معشوق نگریسته‌اند. آن‌ها آنچه را می‌بینند در قاب توصیف جا می‌دهند، نه آن چه در گذشته بیان شده است:

❏ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

۱۰۶ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

در آسمان دیدگان تو، شرم گشوده بال‌تر از مرغکان دریایی است

(همان: ۲۲)

اگر در گذشته چشمان سیاه معشوق دلربایی می‌کرد و عاشق را شیفته خود می‌ساخت، امروزه چشمان آبی و سبز معشوق است که دلبری می‌کند:

در من طلوع آبی آن چشم روشن یادآور صبح خیال‌انگیز دریاست

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۷)

اشاره به چشمان مست معشوق و تشبیه چشم به شراب در ادبیات فارسی مسبوق به سابقه

است. این موضوع در ادبیات معاصر هم تکرار شده است:

شراب چشم‌های تو مرا خواهد گرفت از من اگر پیمان‌های آن به چشمانم بنوشانی

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۶)

قد معشوق

وقتی غزل فارسی در ترازوی نقد قرار می‌گیرد و سیمای معشوق در آن بررسی می‌شود، همواره یکی از زیبایی‌هایی محبوب و دلدار عاشق، قد و قامت اوست که در نگاه اول خودنمایی می‌کند و شاعر به توصیف آن می‌پردازد. در این گونه توصیفات معمولاً قامت یار نمونه و تک است و هیچ کس را یارای برابری با او نیست و از همه کس برتر است. از گذشته تا کنون قامت یار به سرو، شمشاد و صنوبر مانند می‌شده و البته در این‌جا وجه‌شبه راست قامتی است و به نظر می‌رسد بلندی خیلی مدّ نظر گویندگان نبوده است.

در دوره معاصر که ما با دنیای متفاوت از قبل سر و کار داریم، لذا ذهنیت هم می‌بایست نسبت به گذشته تفاوت داشته باشد. قد و قامت یک معشوق در حد متعادل برای یک انسان معمولی زیبا و زیننده است، اما اگر قامتی فراتر از آن را برای معشوق تصور کنیم، شاید کمی مضحک به نظر برسد. از آن‌جا که شعر معاصر در چهارچوب رئالیسم می‌گنجد، به نظر می‌رسد در این دوره کمی از آن اغراق‌های شاعرانه کاسته شده و شاعر با عینک واقعیت به

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی ❏ ۱۰۷

معشوق خود نگاه کرده‌است. معشوقی که یک فرد عادی است که در اجتماع می‌زید و دیگر نشانی از آرمانی بودن در وجودش نیست و پای بر زمین دارد:

خم نشد قامت رعناى شما بر اثرش بختک زلزله هر چند که آواری بود

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

این معشوق دست یافتنی است و شاید همسر شاعر است که در کنارش زندگی می‌کند، لذا قد و قامت معمولی و انسانی دارد و شاعر به همان قامت رعنايش عشق می‌ورزد و با او خوش است. بنا بر این در شعر معاصر، قد و قامت بلند یار در غزلیات شاعران به زیبایی توصیف شده است و سراغ نداریم که عاشقی از این قاعده عدول کرده باشد و قامتی کوتاه یا حتی متوسط را در قاب توصیفات خود نشانده باشد. به نظر می‌رسد معشوق کلاسیک فارسی با همان قد و قامت سرو ماندش به شعر معاصر آمده است. تنها تفاوت این است که توصیف قامت یار پیش‌تر به واقعیت نزدیک شده است:

تسواز قبیلۀ سوزان آتشی، شاید چنین که سرکش و پاک و بلند بالای

(منزوی، ۱۳۸۷: ۳۶)

گیسوی معشوق

غزل‌سرایان فارسی همواره زیبایی موی معشوق را ستوده و آن را توصیف کرده‌اند. یکی از زیبایی‌های ظاهری معشوق موی وی است و تصور یک زن بدون مو، شاید برای عاشق خیلی خوشایند نباشد. شعر معاصر که تا اندازه‌ی زیادی فاقد هر گونه برداشت‌های عارفانه است، لذا زلف و موی معشوق پیش‌تر نمود عاشقانه در توصیفات دارد:

بر شانۀ‌هایش ریخته آوار موج را بر سینه‌اش بسته چراغ حباب را

(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۳)

شاید بتوان گفت که موهای بلند و سیاه، عاشقانه‌ترین تصویری باشد که عاشق از ظاهر معشوق در دفتر ذهنش نقاشی می‌کند. آن‌گاه که معشوق، گیسوی بلند خود را بر روی چهره

❏ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سپیدش پریشان می‌کند، رؤیایی‌ترین جلوه از معشوق در اندیشه عاشق باشد. وقتی سخن از زلف یار در میان است، بدون شک، بوی گیسوی یار که برای عاشق مست‌کننده است، از صندوقچه ذهن شاعر پراکنده می‌شود و شاید فضای ذهن عاشق را به همراه اشعارش خوشبو می‌کند. شاعر معاصر سعی می‌کند ترکیبات بدیع و تازه‌ای را جایگزین ترکیبات قدیمی کند و تصویری جدید از این موضوع ارایه دهد:

شمیم وحشی گیسوی کولیات نازم که خوابناک‌تر از عطرهای صحرایی است

(منزوی، ۱۳۸۷: ۲۲)

ترکیب «شمیم وحشی گیسوی کولی» معشوق در غزل معاصر ترکیبی نو و جدید است که هنرمندانه در شعر نشست است. شاعر به هیچ‌وجه اندیشه‌اش را در دایره ترکیبات تکراری محدود نمی‌کند، بلکه وسعت اندیشه‌اش را به اندازه تمام واژه‌هایی که در زبان جاری و ساری‌اند، گسترش می‌دهد تا تصویری بدیع و هنری بیافریند. به دنبال تغییر ذائقه شاعرانه، حتی تشبیهات هم در این عصر رنگی جدید به خود گرفته‌اند و وجه‌شبه‌های جدید خلق شده‌اند:

ای گیسوان رهای تو از آبشاران ره‌اتر چشمانت از چشمه‌ساران صاف سحر با صفا تر

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۹)

مسئله در دوره معاصر اندیشه شعری شاعران غزل‌سرای فارسی با توجه به تغییراتی که در اوضاع و احوال سیاسی و فرهنگی جامعه اتفاق افتاده است، تا حد زیادی متحول شده و دگرگونی‌هایی را به خود گرفته است که همه آن‌ها حاصل پایش اندیشه در ظاهر معشوق می‌باشد. ماندی زلف و گیسوی معشوق به کمند، چوگان، کژدم، بید مجنون در شعر گذشتگان به وفور یافت می‌شود و هیچ شاعری در این مسیر طولانی و پر فراز و نشیب هنجارشکنی نکرده است و از آن جا که کلیت معشوق در شعر وجود داشته است، تشخیص مرد یا زن بودن آن هم خواننده را سر در گم می‌کرده است، اما در شعر معاصر شاعران کوشیده‌اند از تقلیدهای مبتذل، تکراری و کلیشه‌ای رها شوند. البته به این نکته می‌بایست توجه کرد که اقتضای این دوره شرایط متفاوتی را ایجاد کرده که مسلماً در تغییر ذهنیت شاعر نقش داشته است.

پیشانی معشوق

شاعران معاصر که گویا مشبه‌به‌های قدیمی و کلیشه‌ای شاعران گذشته به مذاق شعری‌شان خوش نمی‌آمد، تلاش کرده‌اند با مشبه‌به‌های ابداعی و خلاقانه، تصاویری بدیع و بکر از سیمای معشوق ارایه کنند. اگر در گذشته، پیشانی معشوق به ماه سپید و محراب نماز مانند می‌شده‌است، امروزه شاعر آن را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند. البته هنوز هم سپیدی پیشانی که از آرایه ایهام هم خالی نیست در اشعار معاصر با محتوای جدید دیده می‌شود:

برق سپید دیدم در مشرق جبینت گل‌ها به دیده چیدم از باغ آستینت

(منزوی، ۱۳۸۷: ۶۷)

لب، دهان، دندان

مجموعه دهان معشوق؛ یعنی لب، دندان و بوسه، در ادبیات غنایی و غزل نمود فراوان دارد و شاعران با آن‌ها تصاویری زیبا و بدیع خلق کرده‌اند. گاهی مواقع هم زیبایی صورت محبوب توصیف شده است:

همچون نگین به حلقه سیمین صورتش از لب سوار کرده عقیق مذاب را

(همان: ۷۳)

بنا بر این در غزل معاصر بسیاری از مشبه‌به‌های غزل کلاسیک عیناً تکرار شده است و شاعران بدون هیچ‌گونه تغییر در وجه‌شبه‌ها آن را در اشعارشان گنجانده‌اند. منزوی نیز از این امر مستثنا نیست:

شکری از لب‌نوشین حوالت فرمای تا بیالاید ازین زهر، مگر کامم را

(همان: ۱۸۴)

شاعران نوپرداز گاه تعبیری دگرگونه از سیمای معشوق و لب وی در شعر دارند: خوش می‌چرد آهوی لب غافل از این لب این لب که پلنگانه کمین کرده برایش

(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۷)

۱۱۰ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

از این که آهو زیباست، شکی در آن نیست. در این میان، چشمان آهو جزء اعضای است زیبایی خاصی دارد و معمولاً چشمان زیبا را به چشم آهو تشبیه می‌کنند و سُرین یار را به سُرین آهو. منزوی در این شعر از ترکیب «آهوی لب» برای معشوق و «پلنگانه لب» برای عاشق استفاده کرده است. تشبیهی تصویری و زیبا و مرکب که البته در جای خودش تشبیهی جدید و بدیع است، اما تصویری که از کمین کردن پلنگ برای حمله به آهوی لب می‌دهد، خشونت را چاشنی شعر کرده که با روحیه غنایی غزل که از احساسات و عواطف انسانی نشأت می‌گیرد، هم‌خوانی لازم را ندارد. احساسی که در غزل نمود دارد، بسیار نرم، مهربانانه و دور از هر گونه خشونت است. این که عاشق کمین کند و ناگهان بر معشوق بپرد و لبان وی را بگذرد، بیش‌تر فضای حماسی را تداعی می‌کند.

منزوی هم به جای این که از دهان تنگ معشوق سخن بگوید، دهان معشوق را برای خودش نان تصور می‌کند:

گو باد شام آخر من، شام وصل تو ای بوسه‌ات شراب و دهان تو، نان من

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

بوسه معشوق

وقتی در شعر سخن از لب و دهان و دندان دلدار به میان می‌آید، ناخودآگاه بوسه و بوسیدن معشوق در اذهان تداعی می‌شود. همواره یکی از خواسته‌های عاشق از معشوق خویش، بوسه است، که معمولاً در حالتی خاضعانه و همراه با خواهش و تمنا درخواست می‌شود و معشوق در این حالت بیش‌تر ناز می‌کند و کمتر روی خوش به عاشق خود نشان می‌دهد. در غزل فارسی درخواست بوسه، همیشه از طرف عاشق بوده و شاعران از این موضوع، مضامین زیادی را خلق کرده‌اند. اصولاً یکی از روش‌های ابراز عشق و علاقه به معشوق بوسه است. نوع نگاه به بوسه و بوسیدن در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است و حتی در برخی از آن‌ها یک تابو محسوب می‌شود که عدول از آن، یک عمل نابه‌هنجار تلقی می‌گردد

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی ❏ ۱۱۱

و گاه بوسیدن در ظاهر را قبیح می‌دانند. با اندکی تأمل و مماشات می‌توان چنین استنباط نمود بوسه‌ای که در شعر فارسی با اوصاف فراوان در غزلیات فارسی مطرح شده، بیش‌تر جنبه‌ی اروتیک داشته است. این موضوع نه تنها در غزل، بلکه در اشعار دیگر هم بیش‌تر حامل همین بار معنایی است. در شعر معاصر فارسی تا حد زیادی تابوی بوسه شکسته شده است و شاعران با فراغ بال و خیال راحت‌تری از بوسه و بوسیدن سخن می‌گویند:

بوسه‌ای دادی و تا بوسه‌ی دیگر مستم کس شرابی نچشیده است بدین گیرایی

(منزوی، ۱۳۸۷: ۶۲)

شاعران معاصر طوری از بوسه و بوسیدن می‌گویند که نشان می‌دهد طعم آن را چشیده‌اند و اصلاً عطش آن را ندارند. حسین منزوی که اشعار زیادی درباره‌ی بوسه‌ی معشوق دارد، می‌گوید: عجب لبی! شکرستان که گفته‌اند اینست چه بوسه! قند فراوان که گفته‌اند اینست
به بوسه حکم وصال مرا موشح کن که آن نگین سلیمان که گفته‌اند اینست

(منزوی، ۱۳۷۶: ۲۳۸)

ذهنیت غنایی شکل گرفته در اندیشه‌ی شاعرانه شعر معاصر، باعث شده که آن‌ها نگاهی تازه به معشوق و سیمای ظاهری‌اش داشته باشند. عاشق، عشق را دگرگونه هجی می‌کند و برداشتش از آن نمود دیگر دارد. اگر در گذشته لذت جنسی را معیار ربودن بوسه از لب معشوق معنی کنیم. در این دوره ماهیت بوسیدن رنگی دیگر به خود گرفته است:

مجال بوسه به لب‌های خویشتن بدهیم که این بلیغ‌ترین مبحث شناسایی است

(منزوی، ۱۳۸۷: ۲۲)

لبخند معشوق

در غزل فارسی، لبخند معشوق هم در سیمای ظاهری وی از جانب عاشق توصیف شده است. شاعران لبخند دلدار را نشانه دوست داشتن گرفته‌اند. گاه نیز لبخند باعث مجذوب شدن می‌شود. در این میان، از گذشته تاکنون، عاشقان مشتاق لبخندهای معشوقان خود بوده‌اند و

❏ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

۱۱۲ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

معتقدند زیباترین تصویرها از سیمای معشوق در لبخندهایش نهفته است. لبخند یا تبسم معشوق هم چون دیگر سیمایش با صفاتی، توصیف شده‌اند که برخی از توصیف‌ها از گذشته به این دوره هم رسیده‌اند:

لبخند دل‌چسب شیرینت آمیزه‌ای پاک از شیطنتهای طفلی و خواب جوانی
(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۸)

شواهد شعری حکایت از آن دارد که لبخند و تبسم یار همواره ستوده شده است و در تشبیهات، مشابه‌هایی برای آن ذکر کرده‌اند:

رفتارش از طراوت و لبخندش از صدف جان داده داستان پری‌های آب را
(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۴)

بر این اساس آن گاه که معشوق در روی عاشق لبخند می‌زند، در عشقش اعلام رضایت می‌کند تا عاشق را به دنبال خود بکشاند:

شدم شاد تا خنده کردی برویم تو بخت منی؟ ماهتابی؟ چه هستی؟
(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۷۴)

توصیف‌های نو در این زمینه با حالت‌های انتزاعی، خنده‌های معشوق را تصویری دگرگونه بخشیده است. اگرچه همان مفاهیم گذشته بیان شده، اما واژه‌ها طوی دیگر انتخاب شده‌اند تا بتوانند بدون تقلید و تکرار این زیبایی را ارایه نمایند.

زنخدان معشوق

یکی از زیبایی‌های سیمای معشوق که پیوسته مورد توجه عاشقان بوده، زنخدان وی است که با مشابه‌هایی نظیر سیب، چاه، سیم، نارنج و... توصیف شده است. شاعران معاصر که پیرو سنت شعری بودند از همان ترکیبات سابق بهره برده‌اند. بسامد ترکیبات زنخدان در اشعار معاصر کم است و اندک ابیاتی هم در این زمینه سروده شده‌اند، همان تعبیرات و ترکیبات شعرای کلاسیک فارسی است. از آن جا که شاعر معاصر به زبان امروز شعر می‌گوید و لذا

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی □ ۱۱۳

کمتربه آرکائیسیم و باستان‌گرایی تمایل دارد و به همین خاطر است که ترکیبات زرخندان را در اشعار کمتربه کار برده و به تبع آن نوآوری هم در این زمینه دیده نمی‌شود:

بهشت نیز مرا بی‌تو عین زندانست کجاست سبب رهاننده زرخندان

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

سببی است زرخندان بهشتی‌ست که ناچار پرهیز مرا می‌شکند و سوسه‌هایش

(همان: ۵۷)

سینه‌های معشوق

یکی از اندام‌های معشوق که از نگاه عاشق دور نمانده و در اشعار توصیف شده، سینه‌های او است (سینه پهن، ولی پستان‌های کوچک و گرد که آن را بیشتر به گوی، انار، سیب، ترنج و لیمو تشبیه کرده‌اند) که بیشتر با ترکیب نار پستان... در اشعار گنجانده شده است. اگر چه شرم و حیا و فرهنگ خاص جامعه باعث شده که واژه‌های اروتیک به دلیل هرزه‌نگاری، کمتر در شعر عنوان شوند، با این حال چه در ادبیات کهن و چه معاصر، واژه‌هایی نظیر پستان معشوق که با اغماض می‌توان آن را در شمار واژه‌های اروتیک قرار داد، وجود دارند که شاعران از آن مضامین شعری خلق کرده‌اند. این ترکیب هم‌چنان در اشعار شاعران تکرار شده تا به دوره معاصر هم رسیده است و شاعران بدون هیچ تغییر آن را در اشعار خود به کار برده‌اند. در غزل، تشبیه سینه معشوق به گوی، تشبیه مسبوق به سابقه است. چنان که بیان شد شعر معاصر تابع واژه‌های جدید روزگار خویش است. به همین دلیل واژه‌های مهجور و قدیمی را در خود بر نمی‌تابد و از تقلید و تکرار می‌پرهیزد. بر همین اساس حسین منزوی سینه‌های معشوق را به حباب چراغ مانند می‌کند که در گذشته مسبوق به سابقه نیست:

بر شانه‌هایش ریخته آوار موج را بر سینه‌هایش بسته چراغ حباب را

(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۳)

۱۱۴ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

تشبیه بلور سینه نیز که موتیف‌های زمان ماست، در شعر زیر خالی از لطف نیست که نوآوری محسوب می‌شود:

شبی برابر آینه پاک عریان شو! که بهت خود، که بهت خود، همه در چشم من نظاره کنی
دو آفتاب و دو گل از بلور، خواهد زد اگر تو چاک گریبان ز شور پاره کنی
(همان: ۱۱۲)

هم چنین تشبیه سینه به قرص ماه، توصیفی در خور توجه است:
بگشای سینه تا بدمد چون دو قرص ماه با هم امید تازه و بخت جوان من
(همان: ۱۲۵)

آغوش معشوق

از گذشته تاکنون آن چه از غزلیات فارسی برمی‌آید، آغوش گرم معشوق همواره آرزوی عاشق بوده است. آرزویی که در غزل کلاسیک، به هیچ وجه محقق نشد و اصولاً هم چون خود معشوق دست نیافتنی و دور از دسترس بود. آن چه عاشق از آغوش معشوق نصیبش می‌شد، خواب و خیالی بیش نبود. اما شاعران نوگرای فارسی که تا حد زیادی به معشوق نزدیک شده‌اند و وجود معشوق برای آنها ملموس و محسوس‌تر است، گویا بر آن شده‌اند تا این تابو را نیز بشکنند و به آغوش گرم معشوق راه یابند. عاشق و معشوقی که به هم نزدیک شده و چهره در چهره هم دارند، هم آغوشی آن‌ها، دوراز ذهن نیست. چنین به نظر می‌رسد که عاشق با سخنانش معشوق را وسوسه می‌کند تا آغوش بگشاید و پذیرایش باشد:

پرهیز به دور افکن و سد بشکن و آن گاه تالذت آغوش بدانی، خبرم کن
شرح من و او را بیر از خاطر و در بر بفشارم و در واژه تو مختصرم کن
(منزوی، ۱۳۸۷: ۸۰)

آغوش گرم معشوق در غزل به در باغ بهشت مانند می‌شود تا سیمای حوریان بهشتی را نیز برای عاشق تداعی کند:

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی ❏ ۱۱۵

آغوش تو ای دوست! در باغ بهشت است یک شب به درآی از خود و بر من بگشایش

(همان: ۷۸)

در غزل معاصر، برای آغوش معشوق، مشابه‌هایی متصور شده است. «آغوش معشوق گاه به فراخی آسمان است و مرحمت بی دریغ آفتاب نشانی از وسعت بی‌انتهای آن است و گاه آن قدر تنگ که دیگر هیچ مجالتی به رویش بنفشه‌ها نمی‌دهد. گاهی هم چون ستیغ قله‌ای مه گرفته و در راز و رمز فرو رفته است و گاه گرم و پر حرارت و داغ و گاه‌گاه خیس و مرطوب و بارانی و در نهایت زلال است و معطر.» (غلامی، رضایی، ۱۳۹۲: ۳۶۳)

دست‌های معشوق

دست‌های معشوق معمولاً در توصیف زیبایی‌های چهره و سیمای معشوق جایی ندارد. در روابط عاشقانه عاشق و معشوق، دست‌ها بیش از آن که با زیبایی خود بخواهند عرض اندام کنند و دل عاشق را به دست آورند، احساس نوازش‌گری را تداعی می‌کنند:

دور از نوازش دست‌های مهربانست دستان من در انزوای خویش، تنهاست
بگذار دستم راز دستت را بدانند بی‌هیچ پروایی که دست عشق با ماست

(منزوی، ۱۳۸۷: ۱۸)

نگاه نو شاعران معاصر به معشوق و سیمایش نشان می‌دهد که ارتباطی متقابل و دو طرفه در میان آن دو شکل گرفته که بیش‌تر جنبه ارزشی دارد و این موضوع تا حد زیادی می‌تواند بر غنای روابط عاشقانه آن‌ها تأثیرگذار باشد:

به دست‌های کوچکت، سپرده سرنوشت من بچرخ تا بچرخم ای مدیر، تو، مدار، تو

(منزوی، ۱۳۸۷: ۷۶)

رفتارهای معشوق

در غزل معاصر نه تنها سیمای معشوق، بلکه رفتارش نیز نسبت به گذشته دست‌خوش

❏ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

۱۱۶ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

تغییر و تحول شده است. تغییرات در سیما و رفتار معشوق چنان مشهود است که گویی معشوق معاصر از جنس دیگری است. بررسی غزل معاصر نشان می‌دهد که آن معشوق سنگدل، بی‌وفا، بی‌رحم و جفاکار گذشته جایش را به معشوقی مهربان سپرده که نه تنها رفتارهای گذشته از او سر نمی‌زند، بلکه حاضر است که با عاشق در خیابان قدم بزند با هم به کافی‌شاپ بروند و مدت‌های زیادی را در کنار هم بگذرانند و حتی در آغوش یکدیگر قرار گیرند. این رفتارها که با رفتار معشوق در گذشته کلاً منافات دارد، نشان می‌دهد که روابط عاشق و معشوق تحت تأثیر اتفاقات روزگار فعلی به کلی دگرگون شده است. معشوقی که در گذشته به عاشق بیچاره توجهی نمی‌کرد و از او روی بر می‌گرداند و پیوسته وی را می‌آزرد، حالا نگران عاشق و حال اوست، برایش دل می‌سوزاند:

من شکسته زورقی غریب و دربه‌در مهربانی تو ساحل کرانه‌ام

(منزوی، ۱۳۸۷: ۴۸)

شیرین و مهربانی شیراز دخترانی تلفیق عشق و شعری مانند سرزمینت

(همان: ۶۷)

نتیجه

بررسی سیمای معشوق در غزلیات منزوی نشان می‌دهد که نوع نگاه عاشق به معشوق و بر عکس، با آن چه در گذشته بود، دگرگون شد. آن دو تا حد زیادی به یکدیگر نزدیک شدند و این نزدیکی تا جایی ادامه یافت که در خیلی مواقع به وصال هم منتهی می‌شد. اگرچه در این دوره اندیشه عاشقانه شاعر هنوز تحت تأثیر نگاه‌های سنتی به مفهوم عشق است، اما نگرش‌های بدیعی در حوزه قالب، فرم، زبان و درون‌مایه در قالب غزل در چشم اندازهای جدید در مقابل خود دارد که همه نشان از نوآوری در این زمینه است و این موضوع می‌توانست در توصیف سیمای معشوق تا حد زیادی تأثیرگذار باشد. زبان شعر در غزلیات منزوی به زبان امروزی نزدیک شده و بسیاری از واژه‌ها و کلماتی که قبلاً اجازه ورود به ساحت شعر را نداشتند، به راحتی به عرصه شعر و غزل او گذاشتند. منزوی از جمله غزل‌سرایان نوگرای معاصر است که خیلی پایبند به غزل کلاسیک نیست و تلاش می‌کند غزلی نو بسراید؛ غزلی بدیع و امروزی که از ظاهری خاص برخوردار است و مضامینش هم به هیچ‌وجه رنگ کهنگی و قدیمی ندارد؛ غزلی که متأثر از شعر نو نیمایی است که در طول تاریخ شعر و ادب فارسی تا قبل از مشروطه نمی‌توان سراغی از آن گرفت. زبان و مضمون این نوع غزل نو است. بر همین اساس، معشوق در این غزل با غزل کلاسیک تا حد زیادی متفاوت است. بنا بر این معشوقی کلی، مبهم، انتزاعی و حتی معشوق آسمانی از غزل منزوی رخت برمی‌بندد و معشوق انسانی - زمینی - جای او را می‌گیرد، در حالی که با همان درون‌مایه‌های رمانتیک و عاشقانه توصیف می‌شود. این معشوقی که مخاطب شاعر - عاشق - قرار می‌گیرد، دست‌نیافتنی نیست، نه تنها در غزل حضور واقعی - نه خیالی و رؤیایی - دارد، بلکه همین نزدیکی شاعر است که حتی شاعر بوی عطر وی را استشمام می‌کند. هر روز و شاید هر ساعت دامن‌کشان از مقابل دیدگان شاعر می‌گذرد یا در همسایگی وی می‌زید. در غزل وی توصیف‌های تکراری، کلیشه‌ای و بعضاً ملال‌آور گذشته که سال‌ها معشوق با آن‌ها توصیف می‌شد، خبری نیست. ذهنیت غنایی شاعر تحت تأثیر اوضاع روزگارش تغییر کرده و لذا

۱۱۸ سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی

اندیشه شعری‌اش متحول شده است. از این منظر توصیف سیمای معشوق هم در غزل او، واقعی و پذیرفتنی و مطابق با ظاهر متعارف وی است. معشوق منزوی یک فرد عادی جامعه است که حتی می‌تواند این معشوق که پیوسته توصیف می‌شود، همسر شاعر باشد. پس نوع نگاه شاعر به وی یک نگاه آرمانی نیست. این معشوق یک معشوق خیالی و دور از دسترس وی نمی‌تواند باشد که او همواره در عطش وصالش بسوزد. لذا توصیفاتی که از وی صورت می‌گیرد، عین واقعیت است و کاملاً در قالب زبان امروزی شکل می‌گیرد. بوسه‌ها در این رابطه همسرانه دوسویه است و عاشق پیوسته نگاهی ارزشی و محترمانه به وی دارد.

منابع و مآخذ

- ۱- چرمگی‌عمرانی، مرتضی، «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال نهم، شماره ۱۷، صص ۳۲۰-۲۹۳، ۱۳۸۷.
- ۲- خلفی، حسین، «سنت و نوآوری در غزل دهه شصت (با تکیه بر آثار و آراء حسین منزوی، خسرو احتشامی، محمدعلی بهمنی و قیصر امین‌پور)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، ۱۳۸۸.
- ۳- زرقلانی، سید مهدی. چشم‌انداز شعر معاصر ایران. چاپ سوم، تهران: ثالث، ۱۳۸۷.
- ۴- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- ۵- _____، _____ . صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگه، ۱۳۷۰.
- ۶- شمیسا، سیروس. سیر غزل در شعر فارسی، از آغاز تا امروز. تهران: فردوسی، ۱۳۷۰.
- ۷- صبور، داریوش. آفاق غزل فارسی. چاپ دوم، تهران: زوآر، ۱۳۸۴.
- ۸- علی‌پور، محمدکاظم، «غزل معاصر و زمینه‌های شکل‌گیری آن»، ادبیات و زبان‌ها، شماره ۴۶، صص ۶۶-۶۱، ۱۳۸۵.
- ۹- غلامی، حمیده؛ رضایی، مهدی، «مشبه‌ها و تصاویر چهره معشوق در شعر شاعران زن معاصر و تفاوت آن با دیگر دوره‌ها»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی و نظم و نثر فارسی، (بهار ادب) علمی - پژوهشی، سال ششم، شماره سوم پاییز، شماره پیاپی ۲۱، صص ۳۶۸-۳۵۳، ۱۳۹۲.
- ۱۰- قربانی، جاوید، «مضامین غزل‌های حسین منزوی»، مجله داخلی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۶، صص ۵۱-۴۶، ۱۳۸۶.
- ۱۱- گلروبی، یغما. باران برای تو می‌بارد. تهران: نگاه، ۱۳۸۸.
- ۱۲- مشرف، مریم. مرغ بهشتی (زندگی و شعر شهریار). چاپ اول، تهران: ثالث، ۱۳۸۲.
- ۱۳- منزوی، حسین. با عشق در حوالی فاجعه. چاپ دوم، تهران: پازنگ، ۱۳۸۴.
- ۱۴- _____، _____ . از ترمه تا تغزل. چاپ پنجم، تهران: روزبهان، ۱۳۸۷.
- ۱۵- _____، _____ . حنجره زخمی تغزل. چاپ دوم، تهران: آفرینش، ۱۳۸۷.
- ۱۶- _____، _____ . از شوکران و شکر. چاپ چهارم، تهران: آفرینش، ۱۳۸۷.
- ۱۷- _____، _____ . هم‌چنان از عشق. چاپ دوم، تهران: آفرینش، ۱۳۸۴.